

بلم چارلز کریس مولز
ترجمه هوشمند فتح اعظام

خرگوش و لاک پشت

نویسندگي غالباً مرا بياد مسابقه معروف خرگوش و لاک پشت مياندازد. بخاطر
داريد که خرگوش خود را در دويدن نايه ميدانست و با جست و خيزي تمام دويد
و در اين تکاپو آن قدر و اما نده استاد و تبلي کرد تا لاک پشت اول بقصد رسيد.
شما هم ممکن است در نويسندگي چنان نايه باشيد که خرگوش در دويدن، اما
اگر مطالب آيند که در ميدان ادب گوي سبقت بر بايد بايد بر اثر لاک پشت آهسته رو رويد.
اينکه ميگويم از روي تجربه اي تلخ و ناگوار است. من نيز تاحدي غرور لاک پشت را در
خود دارم و با لاقل داشته ام؛ چدين سال قبل که روزنامه نگار ساده اي بسودم بنوشتن
داستانهاي کوتاه شوقي وافر داشتم. بيادم هست يك روز تعطيل يكشنبه داستاني را شروع
کردم و روز دوشنبه براي مجله اي فرستادم؛ بگفريم از اينکه آنرا چاپ ناکرده باز
گردانند، مقصود اين نيست، زيرا داستان بيدي بود و لايق هين بود، بلکه مقصود
ذکر اين نکته است که آيا چگونه ممکن است مردی (که اقلا هوشش آنقدر هست که
بتواند معاشش را گرچه از راه روزنامه نگاري باشد تأمين نمايد) تا آن حد ساده لوح
باشد که تصور کند نوشتن يك داستان را تنها در يك روز ميتوان آموخت؛ من در آن وقت
تنها کسی نبودم که چنين حماقتي داشت و امروز هم که من بيشتتر آموخته ام می بينم که
هزاران نويسنده نهای جوان، نه تنها در دوائر روزنامه، بلکه در مدارس و ادارات و منازل
نيز همان حماقت را دارند، و چه بسيارند زنان خانه داري که ديگ را بيار گذاشته با اميدي
تمام آثار شوهران خود را با کنويس ميکنند؛

بايد ديد چرا از ميان تمام مردم، فقط نويسندگانند، که با اين استغناء و اطمينان
بيجا بشغل خود ميپردازند؟ اگر کسی بخواهد حقوق دان يا طبيب يا مهندس شود هفت يا
هشت سال تمام وقتش را فدای آموختن و آماده کردن خود ميکند، اما اگر بخواهد
نويسنده شود يك روز تعطيل باراني را از برای خود کافي مي بيند و حال آنکه بنظر من
نويسندگي از تمام کارهاي ديگر بسيار مشکل تر است. نويسندگان بايد در باره خود بينديشند
نه باين صورت که آيا نويسنده شده اند يا نه، بلکه بايد خود را چنان بينند که وارد
مدرسه اي شده اند، بايد بسنجند که در چه رتبه اي هستند؛ مبتدينه، کلاس اولند؟ نزديک
با تمام دوره مدرسه اند؟ فارغ التحصيلند؟

علاوه بر کلاسهای معمول، در نويسندگي کلاسي هست از برای مردودين و معاف
شدگان، و مخصوص کسانی است که بر اثر تغيير زمانه يا تحليل قواي اخلاقه در ايشان،
مستحق آن ميگردند.

من خود را بسيار خوشبخت مي بينم که قبل از آنکه فرصت هاي گرانبهاي را از دست

دهم بر این حقیقت واقف گشتم و همان وقت که روزنامه نگار ساده‌ای بودم بسا خود چنین میگفتم :

« بین سرجان ، ظاهراً تو استعدادی سرشار و هوشی فراوان داری و این بسیار مفتنم است ، اما با اینهمه بسی چیزهاست که باید بیاموزی و تحصیل نمائی ، زیرا مزرعه‌دانش تو نه وسیع است و نه عمیق ، و نه حاصلخیز است و نه خوب کشته و شخم گشته ، تو البته بسیار نبدانی ، و آنچه هم که میدانی بهیچ وجه کافی نیست ، و هیچ تصور ممکن که آنچه را باید بدانی ، بروزی یا بهفته‌ای حتی بسالی توانی آموخت بلکه خود را باید آمادهٔ تعلم و مطالعهٔ چارینج ساله کنی . تو فقط نویسنده‌ای تازه کاری ، بچه‌ای ، سرجمایت بنشین و بمقتضای سن خود باش . »

همان حال بعهد میگفتم درست است که نویسنده‌ای نو رسیده‌ام اما چه باید بیاموزم ؟ جواب می شنیدم : « دستور زبان و معانی و بیان چرا نمیخوانی ؟ چرا در کلمات و جمل تتبع نیکنی و در مبتدا و خبر تحقیق نمیکنی ؟ و چرا محل استعمال کلمات را یاد نمیگیری ؟ » چندی است در این ملک چون بنویسنده‌ای پیشنهاد شود که باید دستور زبان و فنون دیگر ادبی را تحصیل نماید ، معمولاً چنین جواب میدهد : دستور زبان بچه کار می‌آید ، بروید آثار « هینگ وی » را بخوانید او هرگز از روی قاعده چیزی نمی نوشت .

اما این جواب را پیش خود به دلیل مردود میساختم . اول آنکه من « هینگ وی » نبودم . دوم آنکه هر چند نمی خواستم آنچه تیر در تیر کش دارم در همه وقت رها کنم ، باز میخواستم بدانم که بهنگام عمل و مواقع ضرورت چگونه آنهارا باید بکار برد ، یعنی کلماتی را که بذهن می‌آید چگونه باید استعمال کرد تا معنی و احساس مطلوب را برساند . سوم آنکه نوشته‌های بی قاعده و مخالف دستور زبان در مدتی محدود زوجی داشت ، اما حال نزد من محسوس است که این روزها این سبک نویسنده‌گی چنان کهنه و قدیمی بنظر میرسد که لباس جوانی مادر بزرگ من ! بنابراین تحصیل قواعد زبان و فنون ادبی بنظر من جهت استحکام و روانی سبک نویسنده‌گی امری است واجب ، پس اطلاع بر ابزار اولیه و اساسی زبان و تحصیل قواعد استعمال آن نکته‌ای است که هرگز نباید فراموش کرد . درست است که مطالعهٔ کتب مفید است و تمرین و ممارست در نویسنده‌گی گرانهاست اما از برای یک روزنامه نگار یا نویسنده‌ای تازه کار کافی نیست ، علی الخصوص که در امریکا بطور کلی روزنامه نگاری بسیار مبتذل است ۴ ، و غالباً کسانی که در جراند داستان می نویسند از اصول داستان نویسی بی خبرند ، پس باید یک نویسنده و یا یک روزنامه نویسنده این ابتذال را با اطلاع بر قواعد زبان از میان بردارد .

نیگویم کسانی که روزنامه نگار نیستند در نوشتن داستان ناتوانند ، بلکه بسای روزنامه نگاران را از این جهت بیان آوردم که ایشان امتیازی بر سایرین ندارند ، یعنی باید بالاچار هر روز کلمات را کنار هم بگذارند و مدام بنویسند . و اما سایرین که از این شغل

۱ - ارنست هینگوی (Hemingway) نویسندهٔ معروف معاصر آمریکایی .

۲ - البته در آمریکا نه در ایران !

معروضه نیز میتوانست با ممارست در نامه نگاری و منشی گری و با اشتغال بهر کار دیگری که مستلزم نویسندگی باشد آن امتیاز را تحصیل نمایند .

از این مراتب گذشته وقتی که هنوز نویسنده ای تازه کار بودم ، نکته ای دیگر نیز در یافتن و بنمود چنین گفتم :

« آيا هرگز بزبان داستانهای جرائد دقت کرده ای و مخصوصاً در موردی که نویسندگان ، از قول اشخاص داستانی خود محاوره ای را نقل میکنند مطالعه نموده ای ؟ اگر نه ، گاهی در این نکته تحقیق کن و بین از نتیجه تحقیق چگونه موی بر تن راست میشود . »

رفیقی ازرقای من که در انتقاد و سخن سنجی متبحر بود مرا بسیار زود با استدلال انشاء جراید مخصوصاً در مورد نقل قول اشخاص ، آشنا کرد . روزی بن چنین گفت : « شما روزنامه بویسان شاید در نوشتن سرگذشت و مقالات خیلی بد نباشید اما در قسمت بیان محاورات واقعاً در غلط نویسی معجزه میکنید . »

این اتهام کاملاً صحت دارد . برای رفع این نقص بنظر من باید از گوش استفاده جست و با دقت بکلمات مردم توجه نمود . راه ساده دیگری هم برای خلاص یافتن از عیب مذکور هست که در من بخصوص تأثیر نیکویی داشته و چنین است : وقتی که از زبان مردم چیز می نویسد خود را باز بگردد تصور کنید بلند بلند و پی در پی جمله مرقوم خود را بنخوانید چنانکه بازیکنان نایش میخوانند . از این طریق ، اگر گوش شما تربیت شده باشد ، جمله شما صحیح و بنوشته آدمیزاد شبیه خواهد شد و الا چنان زشت و غلط و وحشتناک میشود که در آن ستون اخبار ورزشی روزنامه ای شده بود ؛ هفته قبل در ستون ورزشی یکی از روزنامه های نیویورک از قول ورزشکاری که درباره قرارداد استخدامش در «مؤسسه ای» گفتگو کرده بود چیزی نوشته بودند که اگر اینشتین مشکلات فرضیه نسبت خود را توضیح میداد از آن مفهوم ترو ساده تر میبود .

باری من پس از آنکه يك دوره مطالعه يك ساله را مداومت دادم و بسر آوردم ؛ ملاحظه کردم که برای نویسنده ای نورسیده در سال اول آن مقدمات تعلیمات کافی است . و بر نامه ای دیگر که بکار نویسنده ای در کلاس دوم بیاید از برای خود ترتیب دادم . البته در این کلاس نیز دستور زبان و قواعد لغوی و طرز مکالمه صحیح را همچنان ادامه دادم و این دروسی است که بگمان من و شما و غالب کسان دیگر از آنها کمتر بهره داشته باشیم . چون این سال را هم پایان رساندم موضوعی دیگر بر مواد دروس خود اضافه کردم : این موضوع ، ترکیب کلمات و ساختمان زبان بود . دیگر در این تجربه میگردم که مفردات را کنار هم گذاشته در آن مجموع ، تأثیری را که میخواستم ، امتحان نمایم . و اگر در زمینه سازی و طراحی داستانی خللی مییافتم بر کوشش خود در این طریق میافزودم . یا اگر طرح داستانم با موضوع آن هم آهنگ نبود و ذهن خواننده را بجهت متعدد معطوف میساخت ، مقراض بر کف میگرفتم و پیراستن داستان میبرداختم و آن قدر میکوشیدم و از سر و ته زوائد میزدم تا همان که منظور و مقصودم بود بقالب کلمات درآید و با آنکه در جمیع این تجارب موفق نمیشدم ، میدیدم که پیشرفتی شایان کرده ام . هنوز در کلاس دوم نویسندگی بودم که بنوشتن کتاب داستانی شروع کردم . در اول

کار هیچ یاداشتی تهیه نکردم ، کاغذی در مقابل گذاشته صفحه اول و فصل اول را الی آخر نوشتم ! این نویسندگان تازه کارند که بدون یادداشت و زمینه سازی کتاب مینویسند و من هم در آن وقت نویسنده‌ای دو ساله بودم و شما از این نویسنده نورسیده بیش از این چه توقمی دارید؟ و همانوقت خود را در نویسندگی بکلاس بالاتر ارتقا دادم و هنوز آموختن دستور زبان و قواعد لغوی و محاوره و ترکیب را ادامه میدادم .

نکته‌ای که درین بازی جالب توجه است ، اینست که شما پیوسته بر مواد دروس تحصیلی خود میافزاید و هرگز چیزی از آن نمی‌کاهید درست مثل اینست که تاریخ میخوانید ، هر چه بیشتر عمر کنید آموختنی شما بیشتر میشود .

در کلاس سوم نویسندگی طریقه یافتن موضوع را بر مواد دروس خود اضافه کردم . دیگر وقت آن بود که بدانم درین جهان چه میگردد و عواطف مردمانی را که در این جهانند بکارم و دریابم زیرا این عواطف در نوشتن داستان بنیابه فولاداست در ساختن کشتی جنگی . ممکن است شما این کار را از اند و تحصیل حاصل تصور کنید و بگوئید هر کسی که عقلش بر سر جای است درباره جهان و مردم آن مطالعه و تأمل کرده و میکند و نمیتواند اقل از آموختن بعضی از حقایق حیات باز ایستد . این نکته راست است اما یادتان باشد که من ، قبل از آنکه نویسنده‌گی را انتخاب کنم ، از روی تفریح صید معانی و افکار و حقایق میکردم ولی حالا پیشه‌ام صیادی حقایق و معانی و افکار است و بین این دو ، تفاوت از زمین تا آسمان است چنانکه میان خواننده‌ای که از یک داستان جنائی مرتش و متأثر میگردد با کسی که خود آن جنایت را مرتکب میشود فرقی است فاحش .

خلاصه پس از این مطالعات چند ساله ، خود را در معرض امتحان نهادم و اگر در این امتحان سیه روی میشدم بنا بود یا بکلی دست از نویسندگی بشویم و یا دوباره ماجرای گذشته را تکرار کنم .

اینکه گفتم در صدد یافتن موضوع و معانی و افکار بودم مقصودم این بود که مواضع و افکار جدید را از قدیم تشخیص دهم و کهنه را از نوباز شناسم ، زیرا هر سال هزاران داستان خوب نوشته میشود و فقط اشتباهی که در جمیع آنها هست اینست : همانهارا که هزاران بار نوشته‌اند دوباره می‌نویسند !

بالاخره من با تهیه موضوعی که هنوز زنده و جوان بود بنویسندگی حقیقی برداختم و با آنکه قبلاً چند داستان نوشته بودم دوباره شروع بنوشتن داستانی کردم . یادتان هست که در سال دوم کار نویسندگی خود کتابی تمام کرده بودم ، اما حال که مدرسه نویسنده‌گی را تقریباً بسر آورده بودم کاری که کردم این بود که کتاب تمام شده خود را بدور افکندم ؛ این عمل بسیار مشکل و دردناک بود اما کسی که بخواهد وارد کلاس آخر نویسندگی شود باید از این امتحان نیز دستگاری بیرون آید .

گفتم دو باره شروع بنوشتن داستانی کردم اما این داستان فقط از برای تمرین و ممارست بود .

بعضی از نویسندگان با آنکه این رنج آموختن و تحصیل را در یک هفته یا یک سال خلاصه میکنند باز نخستین کتابها و داستانهای خود را خوب بفروش میرسانند اما در آخر ،